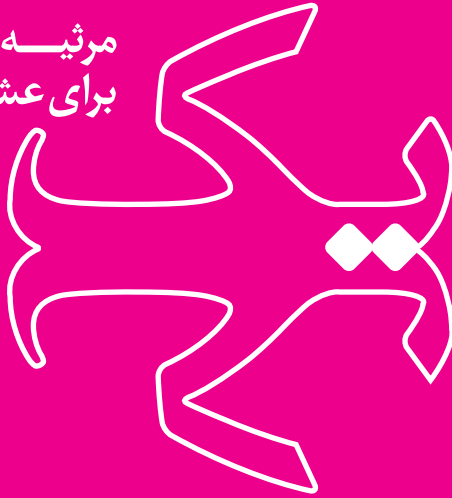
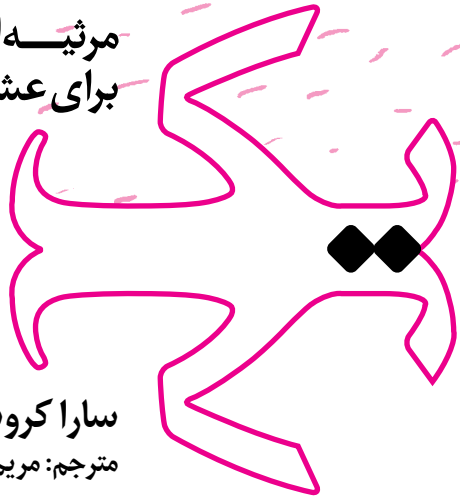


بستاندا

مرثیه‌ای
برای عشق



مرثیه‌ای
برای عشق

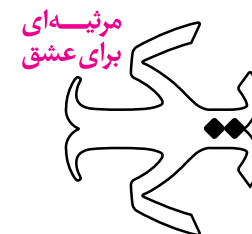


سارا کروسان
مترجم: مریم فیاضی

ONE
Text Copyright © by Sarah Crossan 2015
Persian Translation © Houppaa Publication, 2021

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی
آن (Sarah Crossan) خریداری کرده است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی
ناشران و مترجمان دیگر مخالف قوانین بین‌المللی و
اخلاق حرفه‌ای نشر است.

سرشناسه: کروسان، سارا
Crossan, Sarah
عنوان و نام پدیدآور: یک/نویسنده سارا کروسان ؛
مترجم مریم فیاضی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۴۵۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۱۵-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: One.
موضوع: داستان‌های انگلیسی -- نویسندگان ایرلندی
موضوع: English fiction -- Irish authors
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی -- قرن ۲۱ م.
موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه افزوده: فیاضی، مریم، ۱۳۶۱ - مترجم
رده بندی کنگره: PZ۷/۵
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۰۲۳۷۳



نویسنده: سارا کروسان
مترجم: مریم فیاضی
ویراستار: شایسته ابراهیمی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: نسیم نوریان
تصویر روی جلد: مهدی فاطمی‌نسب
چاپ اول: ۱۳۹۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۱۵-۴

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ .info@hoopa.ir .www.hoopa.ir
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
• هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

برای بن فاکس (۱۹۸۸-۲۰۱۴)

به سفرت ادامه بده

س.ک

برای ثریا، لاله و مرجان خواهران تا ابد عزیزم...

م.ف

آگوست

خواهران

این

ما هستیم.

و زندگی می‌کنیم.

اینکه چطور از پیش برآمده‌ایم،

شگفت‌انگیز

نیست؟

پایان تابستان

تابستان آخرین نفس‌های گرمش را می‌کشد.

جوهر شب، هر روز زودتر و زودتر پخش می‌شود.

و یکپو مامان، بدون مقدمه،

اعلام می‌کند که من و تیبی^۱

دیگر نمی‌توانیم توی خانه درس بخوانیم.

می‌گوید:

«سپتامبر که بیاید،

شما هم مثل بقیه می‌روید مدرسه.»

لام تا کام حرف

نمی‌زنم.

فقط گوش می‌دهم

و سر تکان می‌دهم

و با نخ‌در در رفته روی دکمه‌ی پیراهنم بازی می‌کنم

تا اینکه

دکمه می‌افتد.

اما تیبی ساکت نمی‌ماند.

منفجر می‌شود:

«شوخی‌ات گرفته؟»

عقلت را از دست داده‌ای؟»

داد می‌زند؛

بعد هم ساعت‌ها بحث با مامان و بابا.

من گوش می‌دهم،

سر تکان می‌دهم

و پوست دور ناخن‌هایم را می‌کنم

تا اینکه خون می‌افتد.

دست آخر مامان شقیقه‌هایش را می‌مالد، آه می‌کشد و واقعیت را صاف

می‌کوبد توی صورتمان:

«کمک‌های مالی خیرین ته کشیده،

و رک و پوست‌کنده بگویم، ما دیگر از پس هزینه‌های معلم سرخانه

برنمی‌آیم.

حتماً می‌دانید که پدرتان هنوز کار پیدا نکرده

و حقوق بازنشستگی مامان بزرگ هم

به‌زور کفای هزینه‌های تلویزیون کابلی^۱ را می‌دهد.»

بابا اضافه می‌کند: «خرج شما دخترها کم نیست.»

انگار تمام پول‌هایی که خرج ما می‌کنند،

– هزینه‌ی بیمارستان و لباس‌های خاص –

اگر دخترهای بهتری بودیم

پس انداز می‌شد!

می‌دانید،

من و تیپی عادی نیستیم

در واقع ما شبیه آدم‌هایی نیستیم که هر روز می‌بینید

یا حتی آدم‌هایی که شاید روزی اتفاقی ببینید.

هرکس ذره‌ای خوش اخلاق باشد

«به‌هم چسبیده» صدایمان می‌کند.

هر چند اسم‌های دیگری هم رویمان گذاشته‌اند:

عجیب و غریب‌ها، شیاطین،

هیولاها، ترسناک‌ها،

و حتی یک بار بهمان گفتند: دیو دو سر؛

که با شنیدنش آن قدر گریه کردم

که چشم‌هایم یک هفته‌ی تمام پف داشت.

البته متفاوت بود نمان را نمی‌شود انکار کرد.

ما دقیقاً از مفصل ران

به هم چسبیده‌ایم

و استخوان‌ها و رگ‌هایمان یکی هستند.

برای

همین

هیچ وقت مدرسه نرفته‌ایم.

۱. تلویزیون کابلی نوعی سیستم پخش برنامه‌های تلویزیونی از طریق امواج الکترومغناطیسی است. در این شیوه، سیگنال‌ها از مسیر فیبرهای نوری ارسال می‌شوند و مشترکین هر ماه هزینه‌ی آن را پرداخت می‌کنند. -و.

اما «خوش شانس» اصلاً
کلمه‌ای نیست
که من روزی خودمان را با آن توصیف کنم.

سال‌های سال، محلول‌های شیمیایی مان را
روی میز آشپزخانه می‌ساختیم
و برای ساعت ورزش می‌رفتیم حیاط.

اما حالا
نمی‌توانیم از زیرش دربرویم؛
باید به مدرسه برویم.

البته نه از آن مدرسه‌های دولتی
مثل مدرسه‌ی خواهرمان، دراگون^۱،
که بچه‌هایش برای معلم‌ها چاقو می‌کشند
و برای صبحانه لاک غلط‌گیر^۲ سر می‌کشند.

نه، نه، نه.

خیرین شهر دیگر هزینه‌ی معلم سرخانه‌مان را پرداخت نمی‌کنند، اما
هزینه‌ی مدرسه‌ای خصوصی را بر عهده گرفته‌اند.
– دبیرستان هورن بیکن^۳ –
و هورن بیکن قرار است ما را یک نفر حساب کند.

فکر کنم ما باید خوش شانس باشیم.

۱. Dragon: به معنای اژدها، لقبی که دوقلوها برای خواهرشان برگزیده‌اند. –و.
۲. مصرف این ماده به‌صورت جایگزینی برای الکل در میان برخی از نوجوانان هنجارگریز رواج دارد. –و.
3. Hornbeacon

همه

دراگون خودش را پهن کرده پایین تخت دونفره‌ای که
 با تیمپی شریکم،
 پاهای کبودش را کشیده
 و به ناخن‌هایش لاک آبی پررنگ متالیک می‌زند.
 می‌گوید: «نمی‌دانم،
 شاید هم خوششان بیاید.
 همه‌ی آدم‌های روی کره‌ی زمین که عوضی نیستند.»
 تیمپی لاک را می‌گیرد، به ناخن‌های دست راستم می‌زند
 و فو‌تشان می‌کند
 تا خشک شوند.
 تیمپی می‌گوید:
 «حق با توست، همه عوضی نیستند!
 اما وقتی به ما می‌رسند، عوضی می‌شوند.»

موجود عجیبی مثل ما

اسم واقعی دراگون نیکلا^۱ است،
 اما من و تیمپی وقتی دو سالش بود،
 اسمش را عوض کردیم.
 همان وقت‌ها که خشمگین بود و مثل اژدها نفس‌های آتشین داشت
 و در خانه این طرف و آن طرف می‌رفت
 و پاهایش را به زمین می‌کوبید و مداد شمعی می‌بلعید.

حالا چهارده‌ساله است و یک بال‌رین.
 دیگر پاهایش را به زمین نمی‌کوبد،
 بلکه روی زمین شناور می‌شود.

خوش به حالش! او کاملاً عادی است.

هر چند

گاهی فکر می‌کنم آیا بعضی وقت‌ها از اینکه خواهر ماست
 خجالت می‌کشد؟

اصلاً شاید خواهر ما بودن،
 او را هم
 عجیب می‌کند.

دوقلوهای به هم چسبیده‌ی نادر

با اینکه دانشمندان برای دوقلوهای به هم چسبیده
دسته بندی‌های مختلفی ارائه کرده‌اند،
هر جفتی که تا به حال وجود داشته
منحصراً به فر دست.

جزئیات بدن‌هایمان تا ابد مثل رازی باقی خواهد ماند
مگر اینکه بخواهیم پرده از این راز برداریم.

و مردم همیشه می‌خواهند کنجکاو ی کنند؛

می‌خواهند بدانند که ما آن پایین در چه اعضایی
با هم شریکیم،
ما هم بعضی وقت‌ها بهشان می‌گوییم.

نه اینکه به آن‌ها ربطی داشته باشد،
نه! فقط می‌خواهیم از کنجکاو‌ی‌شان کم کنیم.
و همین کنجکاو‌ی‌ها در باره‌ی بدنمان است که آزارمان می‌دهد.

پس: من و تپپی یکی از آن دوقلوهای به هم چسبیده‌ی نادریم.
دو سر داریم،
دو قلب،
دو جفت کلیه و دو شش،
چهار دست
و دو پای کاملاً سالم

با یک پای کوتاه بی‌مصرف،
مثل دم سگی مینیاتوری.

روده‌هایمان جدا از هم
شروع می‌شوند
و در جایی به هم می‌پیوندند.

از آنجا به پایین
یکی هستیم.

شاید همه‌ی این‌ها به نظر شبیه زندانی بودن باشد
اما وضعیتمان از خیلی‌های دیگر بهتر است؛
از آن‌هایی که سرها یا قلب‌هایشان به هم چسبیده
یا جفتشان روی هم دو دست دارند.

واقعاً آن قدرها هم بد نیست.

همان طوری است که همیشه بوده.

ما فقط همین را می‌شناسیم.

و راستش

بیشتر وقت‌ها
از باهم بودن
خوش‌حالیم.

شیر خریدنِ ما

مامان بزرگ می گوید: «شیرمان تمام شده.»
پاکت خالی شیر و لیوان پر از قهوه‌ی داغش را
تکان می‌دهد.

تیپی می گوید: «خب بروید و بخرید.»

مامان بزرگ دماغش را چین می‌دهد و سیخونکی به پهلوی تیپی می‌زند.
می گوید: «خودت می‌دانی که نمی‌توانم هم بیاورم.»
بلند می‌خندم؛

مامان بزرگ
تنها آدم روی کره‌ی زمین است
که هیچ‌وقت،
معلولیت‌مان را به رسمیت نشناخته.

من و تیپی به هر جان‌کندنی خودمان را
به مغازه‌ی سرخیابان می‌رسانیم
که دو بلوک آن‌طرف‌ترمان است.
همان‌طور که به جاهای دیگر می‌رویم:
به‌سختی

و آرام

با هم؛

دست چپ من، دور کمر تیپی

دست راستم به عصای زیر بغلم.

تیپی هم درست برعکس من.
به فروشگاه که می‌رسیم،
نفس هر دو یمان بند آمده.

و هیچ‌کدام دلمان نمی‌خواهد پاکت شیر را تا خانه بیاوریم.
تیپی می گوید: «کاش از این به بعد خودش کارهایش را بکند.»
لحظه‌ای

می‌ایستیم
و به نرده‌هایی زنگ‌زده تکیه می‌دهیم.

زنی که کالسکه‌ای را هل می‌دهد،
از مقابلمان رد می‌شود،
دهانش

مثل غاری بزرگ است.
تیپی لبخند می‌زند و می گوید: «سلام!»
و وقتی نزدیک است

زن با بدن بی‌نقصش، می‌خکوب‌شده از تعجب زمین بخورد،
پوزخند می‌زند.

پیکاسو^۱

دراگون پازلی هزار قطعه را
روی
میز آشپزخانه پخش می‌کند.

تصویر روی جعبه مطمئنمان می‌کند که این آشفته‌بازار به یکی از نقاشی‌های
پیکاسو تبدیل خواهد شد:

– دوستی –

هم‌نشینیِ سورئالی
از پیکرها،
خطوط،

و اجسام سه بعدی
زرد،
قهوه‌ای
و آبی.

می‌گویم: «از پیکاسو خوشم می‌آید.
ذات هر چیزی را می‌کشد،
نه آن چیزی که دیده می‌شود.»

تیپی پوف می‌کند:

«غیرممکن به نظر می‌آید.»

دراگون تکه‌های پازل را
به رو برمی‌گرداند.
بهمان می‌گوید: «هر چه سخت‌تر، بهتر.
و گرنه به چه درد می‌خورد؟»

من و تیپی خودمان را می‌اندازیم کنار دراگون
روی نیمکت پشت میز آشپزخانه.
همان موقع
بابا

تلو تلو خوران
از اتاق خوابش بیرون می‌آید.
چشم‌هایش پف کرده‌اند و بوی گند می‌دهد.

نگاهمان می‌کند
که به دنبال قاب تصویر
– لبه‌ها
و گوشه‌ها –

تکه‌های پازل را زیر و رو می‌کنیم.
بعد می‌رسد پشت سر دراگون،
و تکه‌ی گوشه‌ی بالا سمت راست را
می‌گذارد کف دستش.

رو به روی ما، پشت میز، می‌نشیند
و بی‌صدا تکه‌هایی را که لازم داریم به
ردیف می‌چیند.

۱. Picasso: نقاش و مجسمه‌ساز مشهور اسپانیایی و یکی از مبدعان سبک کوبیسم. – و.

آپولو هوا کردن

مامان و بابا من و تیبی را
برای مدرسه آماده می‌کنند،
انگار دارند
آپولو
هوا می‌کنند.

هر روزمان پر از قرارهای برنامه‌ریزی شده است.

قرار است روانشناس، دکتر و دندان‌پزشکمان را ببینیم.
مامان بزرگ موهایمان را رنگ می‌کند
و ناخن‌هایمان را سوهان می‌کشد
تا برای حضور باشکوه‌مان
در ملاءعام آماده شویم.

مامان می‌گوید: «عالی می‌شود.»
انگار نه انگار دارند
بی‌سلاح و بی‌پناه
در قفس شیرها رهایمان می‌کنند.
بابا هم لبخند
نصفه نیمه‌ای می‌زند.

دراگون که به زودی دانش آموز سال اولی دبیرستان می‌شود،
پشت چشم نازک می‌کند

می‌گویم: «یک کار تیمی عالی!»
و به بابا لبخند می‌زنم.

بابا نگاهم می‌کند و چشمک می‌زند.
می‌گوید: «از بهترین پازل درست کن‌ها یاد گرفته‌ام.»
و از سر میز بلند می‌شود تا
یخچال را
دنبال نوشیدنی زیر و رو کند.



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر

کتاب‌فروشی‌های هوپا

www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا

[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا

www.hoopair.com



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



هوپا مارکت، فروشگاه اینترنتی هوپا

www.hoopamarket.com

